

# ریشه در طوفان؛ ناخودآگاه جمعی ایرانیان و هنر زیستن در بحران



• افسانه موحدی

## چکیده

ایران، با تمدنی چند هزار ساله، در طول تاریخ پیوسته در معرض تهاجمات، بحران‌های سیاسی و دگرگونی‌های اجتماعی بوده است. این مواجهه مستمر با ناپایداری، تجربه‌ای متفاوت از جوامعی با ثبات تاریخی بیشتر پدید آورده و پرسشی بنیادین را مطرح می‌کند: «هویت ایرانی چه نقشی در تاب‌آوری این ملت در برابر بحران‌های تاریخی داشته است؟» این مقاله، با تکیه بر مفهوم ناخودآگاه جمعی کارل یونگ، نشان می‌دهد که حافظه تاریخی ایرانیان، آبخور اسطوره‌ها، روایت‌ها و الگوهای تکرارشونده‌ای است که نسل به نسل منتقل شده‌اند. شاهنامه فردوسی به‌مثابه یکی از مهم‌ترین بازتاب‌های این ناخودآگاه جمعی، الگوی «خردورزی» را به‌عنوان شیوه اصیل مواجهه ایرانی با بحران معرفی می‌کند؛ رویکردی که نه بر تکنیک‌های فوری، بلکه بر چشم‌انداز و معنا استوار است. در برابر این میراث، تمدن مدرن، با تأکید بر کنترل، راه‌حل‌های آئی و ابزارمحوری، ایرانی امروز را از هویت اصیل خود دور کرده است. بازگشت به این هویت، نه به معنای نفی مدرنیته، بلکه بازیابی چشم‌اندازی است که در آن، «بودن» بر «چگونه بودن» تقدم دارد و اندیشیدن در دل ابهام، نه تهدید، که ظرفیتی تاریخی به شمار می‌آید.

ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## واژگان کلیدی:

ایران، هویت ایرانی، روان‌شناسی، ناخودآگاه جمعی، کارل یونگ، مواجهه با بحران.

کاشانه ما، ایران، کشوری با پیشینه‌ای کهن و تمدنی چندهزار ساله، همواره در طول تاریخ دستخوش تحولات و چالش‌ها بوده است. **موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد ایران**، در تقاطع تمدن‌ها و در مسیر ثروت‌اندوختن‌ترین راه‌های تجاری و استراتژیک جهان، همواره آن را به سرزمینی جذاب برای دستبُرد اقوام و قدرت‌های مختلف تبدیل کرده است. روزی جنگ با یونان، روزی فتح به دست اسکندر مقدونی، روزی هم جنگ با روم و امپراتوری بیزانس که قرن‌ها ادامه داشت. عصر معاصر و ظهور استعمار در دوره جدید نیز آغاز فصل دیگری از طمع‌ها بود. از جنگ‌های باستانی گرفته تا فشارهای سیاسی و اقتصادی در دوران معاصر، تاریخ ایران آمیخته با بحران‌های متعدد طبیعی و غیرطبیعی بوده است.

این مواجهه مستمر با بحران، درک و تجربه ایرانیان را به شکلی بنیادین از تمدن‌های امروزی یا کشورهای دیگر تثبات بیشتری دارند، متمایز می‌کند. این تجربیات انباشته تاریخی، به ایرانیان آموخته است که چگونه با ناپایداری‌ها کنار بیایند و چگونه در دل چالش‌ها، ریشه‌های فرهنگی و هویتی خود را حفظ کنند. اگر نسل امروز می‌پرسند چرا ما نباید همچون جوامع غربی در ثبات زندگی کنیم و چرا سهم ما همواره نوعی رویارویی با بحران یا فشارهای تاریخی بوده است، بخشی از پاسخ را باید در تفاوت بنیادین مسیر تاریخی و تمدنی ایران با آن جوامع جستجو کرد. ایران بر پایه تمدنی کهن و چندهزار ساله شکل گرفته و در طول تاریخ خود، پیوسته در معرض حوادث طبیعی، تهاجمات بیرونی، رقابت‌های سیاسی و دگرگونی‌ها بوده است. از این رو، بحران برای جامعه ایرانی امری استثنایی و موقت نبوده، بلکه بخشی از تجربه تاریخی و زیست جمعی آن به شمار می‌آید. بنابراین، مقایسه مستقیم این دو تجربه، بدون توجه به عمق تاریخی و تفاوت‌های تمدنی، تصویری نادرست و ناعادلانه ارائه می‌دهد.

**حال پرسش اساسی این است: «هویت ایرانی، چه نقشی در پایداری و تاب‌آوری ایرانیان در برابر چالش‌ها و بحران‌های تاریخ این کشور داشته است؟»**

حافظه تاریخی ایرانیان رسوب کرده‌اند. یکی از این الگوها «خردورزی» است. ایرانی همواره یک افق فکری و چشم‌انداز معنایی داشته که بر اساس آن، با چالش‌ها مواجه می‌شده است.



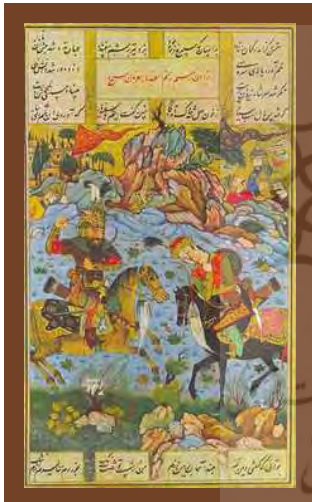
نگاره نبرد کیخسرو و افراسیاب از شاهنامه بایسنقری

قصه دارم ابتدا به ناهشیار جمعی ایرانیان بپردازم. منظور از ناهشیار جمعی، لایه‌ای عمیق از روان یک ملت یا فرهنگ است که تنها از تجربه‌های فردی ساخته نمی‌شود، بلکه از حافظه تاریخی، اسطوره‌ها، روایت‌ها، نمادها، و الگوهای تکرارشونده زیست جمعی شکل می‌گیرد.

این مفهوم را کارل یونگ مطرح کرد و معتقد بود هر جامعه‌ای علاوه بر آگاهی روزمره خودش، یک ذخیره پنهان از تصویرها و معناها دارد که نسل به نسل منتقل می‌شود و در ادبیات، اسطوره‌ها، آیین‌ها و حتی واکنش‌های اجتماعی خودش را نشان می‌دهد.

حافظه جمعی ایرانیان قرن‌هاست که با شاهنامه فردوسی خو گرفته است. این شاهکار که نمی‌توان آن را تنها ادبی دانست، یکی از مهم‌ترین متن‌هایی است که ناهشیار جمعی ایرانیان را بازتاب داده و سامان بخشیده است. شاهنامه صرفاً یک اثر حماسی نیست، بلکه مخزن تصویرها و الگوهای ماندگاری است که در

**شاهنامه فردوسی** فراتر از یک روایت تاریخی یا اسطوره‌ای، یادآور حیاتی است که شاید امروز در غوغای حوادث پی در پی، از دست رفته یا کمرنگ شده است. در مواجهه با ناملایمات، انسان گاهی در پی نبرد و مقابله مستقیم با حادثه است و گاهی با نگاه ژرف‌تر، به دنبال یافتن جایگاه آن حادثه در تاروپود زندگی خویش. شاهنامه با نمایش ابعاد گوناگون نبرد پیوسته ایرانیان با فراز و فرودهای تاریخی، به ما می‌آموزد که چگونه می‌توان با درک عمیق‌تر ریشه‌ها و جایگاه حوادث، نه تنها در برابر آن‌ها ایستاد، بلکه معنای وجودی خویش را بازیافت. این درک جایگاه حوادث، راهی است به سوی بازگشت به **حیات ایرانی**؛ حیاتی که در آن، تاریخ، اسطوره و هویت، نه موانعی برای پیشرفت، که چراغ راهی برای فهم امروز و ساختن فردایی معنادارتر خواهند بود.



نبرد رستم و اسفندیار

گاهی در مواجهه با حوادث و بحران‌ها، انسان باید با آن مقابله کند؛ گاهی نیز تنها کافی است تا جایگاه و معنای آن حادثه را در زندگی خود پیدا کند. اگر به جایگاه حوادث و بحران‌های تاریخی میهن بنگریم، آن گاه می‌توانیم به حیات ایرانی خود بازگردیم. با این نگاه، می‌توان از روزمرگی، مضطرب بودن از نوع نظر و نگاه دیگران، یا از اسارت در بند بحران‌ها جدا شویم و باری دیگر به اصالت وجود توجه کنیم.

بسیاری از مراجعین، به ویژه نسل جدید، وقتی به متخصص سلامت روان مراجعه می‌کنند، به دنبال دریافت تجویزها و تکنیک‌های از پیش تعیین‌شده برای مقابله با رنج‌های خود هستند. واقعیت این است که اگر به هویت ایرانی خود بازگردیم درمی‌یابیم که اجداد ما هرگز به دنبال تکنیک و راه‌حل نبوده‌اند. ایرانی همواره چشم‌انداز و معنایی داشته که بر اساس آن با حوادث مقابله می‌کرده است. جهان تکنولوژیک، انسان را به تکنیک‌ها و راه‌حل‌های از پیش تعیین‌شده و فوری عادت داده است. انسان مدرن به گونه‌ای با پاسخ‌های فوری خو گرفته است که گویی ابهام او را می‌آزارد. انسان عصر مدرنیته در شرایط دشوار بیش از آنکه بخواهد بیاندیشد و راه‌حل بیافریند، به دنبال یک ناجی رهایی‌بخش است. این در حالی است که پدران ما چنین نبوده‌اند.

**خوب است بدانیم چه شد که تکنیک‌ها و راه‌حل‌های فوری بر ما غلبه کرد و ما در آن غرق شدیم؟** پاسخ به این پرسش، شاید تلنگری در راستای بازگشت به تفکر و خردورزی، اصل اساسی حیات هویتی ایرانی باشد.

مروری بر این تحولات نشان می‌دهد که اندیشه ایرانی نیز متناسب با فرآیند جهانی‌شدن دچار دگرگونی‌هایی شده است. از آن جایی که در تفکر و اندیشه، ابهام و جستجو وجود دارد، انسانی که **سردرگم و آشفته** است، گاهی از آن می‌ترسد. اسارت در راه‌حل‌های فوری تکنیک‌محور، ایرانی امروز را از هویت خود فاصله داده است. ایرانی همواره با بحران‌ها مواجه بوده است، اما تمدنی که بر انسان امروز غلبه کرده به او القا می‌کند که باید با تکنیک، با علم و ساینس و با ابزار همه چیز را تحت کنترل خود در بیاورد. هیچ چیز نباید از کنترل انسان خارج باشد. این انسان است که بر همه چیز غلبه دارد و طبیعت جهان را تصرف می‌کند. اگر روزی شرایط از کنترل خارج شود، ابهام می‌آفریند و تبدیل به بحران می‌شود. زمانی که به هویت خود بنگریم و ببینیم که ایرانیان همواره اهل تدبیر و خردورزی بوده‌اند، درک می‌کنیم که «اندیشیدن» با «گیر افتادن در بحران» تناقض دارد.

در یابیم که «چگونه بودن» مسئله امروزان نیست، بلکه «بودن» است که اهمیت دارد. خوب است همچون اجداد خود از اندیشیدن و راهکار نداشتن نترسیم. چه بسا که بسیاری از رویکردهای موثر در روان‌شناسی نیز، هرگز به بیماران راهکار نمی‌دهند؛ چراکه راهکار دادن را منافی وجود و خرد افراد می‌دانند. انسان گاهی در کشاکش بحران‌ها و زمانی که همه چیز متوقف می‌شود، فرصتی پیدا می‌کند که بتواند از خود بپرسد حالا که روزمرگی‌ها و ظواهر زندگی‌ام همانند گذشته نیست، نسبت من با حقیقت زندگی چیست؟ ایرانی امروز هم، شاید این روزها فرصت بیشتری پیدا کند برای آنکه بیاندیشد چه چیز در حیات ایرانی وجود دارد که هیچ‌گاه نمی‌تواند سکوت کند و از پای بنشیند؟ چه چیزی در حیات ایرانی وجود دارد که بعد از ورود اسلام، همچنان هویت ایرانی خود، حتی زبان خود را حفظ می‌کند، در عین حال به ستیز با اسلام بر نمی‌خیزد و حتی وقتی نهضت‌های ضداسلامی به وجود می‌آیند، با آن‌ها همراهی نمی‌کند. باید از خود پرسید چه چیز در هویت ایرانی وجود دارد که نه با اسلام مقابله می‌کند و نه کاملاً هویت خود را در برابر آن از دست می‌دهد و در آن هضم می‌شود؛ این در حالی است که بنا به توضیحات شهید مطهری در «خدمات متقابل ایران و اسلام»، دیگر فرهنگ‌های هم‌عصر ایران چنین نبوده‌اند و در فرهنگ‌های غالب هضم شده‌اند. این هویت ایرانی، که به نظر می‌رسد در حال غبار گرفتن است، می‌تواند تلنگری باشد برای اینکه باری دیگر به آن بیاندیشیم. اگر ایرانی امروز بتواند این نگاه را به عنوان یک چشم‌انداز ببیند، تغییر موضعی اتفاق می‌افتد که می‌تواند نگاه بسیاری از ما را تغییر دهد تا به جای اسارت در بند بحران‌های رنج‌آلود اجتماعی، خودمان را پیدا کنیم و باری دیگر به هویت اصیل ایرانی خود بازگردیم.

## نتیجه‌گیری

این مقاله با طرح پرسشی بنیادین درباره نقش هویت ایرانی در تاب‌آوری تاریخی این ملت، تلاش کرد تا از منظر روان‌شناسی یونگ و با تکیه بر مفهوم ناخودآگاه جمعی، لایه‌های عمیق‌تری از این پدیده را آشکار سازد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که تاب‌آوری ایرانیان در برابر بحران‌های مکرر تاریخی، نه پدیده‌ای تصادفی، بلکه برخاسته از ساختاری روانی-فرهنگی ریشه‌دار است که نسل به نسل در قالب اسطوره‌ها، روایت‌ها و آیین‌ها انتقال یافته است. در این میان، شاهنامه فردوسی، به‌مثابه متنی که ناخودآگاه جمعی ایرانیان را هم‌بازتاب داده و هم سامان بخشیده، محوری‌ترین منبع این میراث روانی به شمار می‌آید. الگوی «خردورزی» که در این اثر برجسته‌ترین شیوه مواجهه با بحران معرفی می‌شود، رویکردی است که نه بر راه‌حل‌های فوری و ابزارمحور، بلکه بر چشم‌انداز، معنا و درک جایگاه حادثه در تاروپود زندگی استوار است. این رویکرد، نه انفعال، بلکه نوعی فعالیت ذهنی عمیق است که «بودن» را بر «چگونه بودن» مقدم می‌شمارد. در مقابل، تمدن مدرن با ترویج منطق کنترل، پیش‌بینی‌پذیری و پاسخ‌های آنی، انسان معاصر را از تحمل ابهام ناتوان ساخته است؛ فرآیندی که ایرانی امروز را از این میراث هویتی دور کرده و به جای پرورش ظرفیت اندیشیدن در دل بحران، او را به وابستگی به تکنیک و جستجوی ناجی‌رهایی‌بخش سوق داده است. این فاصله از هویت اصیل، خود یکی از بنیادی‌ترین ابعاد بحران روان‌شناختی نسل معاصر ایران است.

نتیجه منطقی این تحلیل آن است که بازگشت به هویت ایرانی، نه به معنای ردّ مدرنیته یا بازگشت رمانتیک به گذشته، بلکه به معنای احیای آن ظرفیت تاریخی است که در آن، اندیشیدن در دل ابهام، نه تهدیدی برای بقا، که خود شیوه‌ای از زیستن بوده است. همان‌طور که تجربه تاریخی نشان داده، هویت ایرانی توانسته است در مواجهه با قدرت‌های بزرگ نه از طریق ستیز مستقیم و نه از طریق ادغام و انحلال، بلکه از طریق گفتگو و بازتعریف خویشتن، اصالت خود را حفظ کند.

## منابع

- ۱- مطهری، مرتضی (۱۴۰۰). خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: انتشارات صدرا.
- ۲- یونگ، کارل گوستاو (۱۹۶۹). ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو. ترجمه: فرناز گنجی و محمدباقر اسمعیل‌پور. تهران: انتشارات جامی.